

به آفرید*

دکتر غلامحسین صدیقی

مصادر - اطلاعات ما درباره حالت روحی و دینی ایرانیان قرنهای اولی اسلامی فراوان نیست درست نمی‌دانیم که دین اسلام تا چه اندازه نشر و رسوخ در میان مردم کرده بود، و مردمی که با میل این دین را پذیرفته بودند نسبت به کسانی که با عقاید و روایات قدیمی خود مانده بودند چقدر بوده‌اند. از جزئیات رفتار عمال عربی با ایرانیان چنانکه باید مطلع نیستیم؛ نسبت به احوال روحانیون زردتشی و فعالیت دینی و اجتماعی و نفوذ رأی و کلام و مقام ایشان نزد هم‌کیشان معاصر آگاهی ما ناقص است. به خط و زبان فارسی اسلامی هیچ سند تاریخی تا نیمه دوم قرن سوم هجری به ما نرسیده؛ در کتابهای دینی زردتشتیان هم مطالب راجع به این امور بسیار اندک است. منبع‌های عربی در جنبش‌های دینی که محل نظر ماست، یگانه وسیله تحصیل اطلاعات شمرده می‌شوند و اشارات یا تفصیلاتی که در کتابهای فارسی قرنهای بعد در این باب هست به تقریب همه آنها از مصادر عربی است.^(۱)

و مصادر عربی در این باب چنانکه باید و شاید ما را به این نهضت‌های

*. کتاب جنبش‌های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، تألیف دکتر غلامحسین صدیقی، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷-۱۴۴.

دینی و به وقایع زندگانی مدعیان پیغمبری آگاه نمی‌کنند و عده نسبتاً قلیلی از مؤلفان که به وقایع مورد نظر ما نزدیک بوده‌اند در کیفیت این جنبش‌ها بحث کرده‌اند و در کتابهای بعد هم عین یا مفاد همان نوشته تکرار شده است.

برگزیده‌ها

بیشتر مؤلفانی که در این موضوع‌ها خبری در تألیفات خود آورده‌اند از روش صحیح تاریخ‌نویسی و نقد دوراند و مرجع خود را ذکر نمی‌کنند، به همین علت در کتابهای متأخران خواننده نمی‌تواند به‌طور قطع بداند که مطلب منظور نتیجه تحقیق و رأی شخص مؤلف است یا آن که آن را از کتاب پیشینیان گرفته. تاریخ احوال پادشاهان و دربارها و شاهزادگان و لشکرکشی‌ها و عزل و نصب حاکمان و پیروزی و شکست و قتل و غارت و ویرانی و تغییر خاندان‌های شاهی و ظهور مدعیان سیاسی، اموری است که در تألیفات این مورخان تا حدی بهتر معلوم است، ولی از علل این پیش‌آمدها که گاهی واقعاً ناگهانی به نظر می‌آید، و از تاریخ دینی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و تشکیلات اداری و مالی و بلدی تقریباً بی‌اطلاع هستیم، و پس از مطالعات بسیار می‌توان جسته‌جسته مطلبی در این ابواب در کتابهای این نویسندگان یافت، زندگانی داخلی و حقیقی مردم در زمانهایی که این مؤلفان کتابهای خود را نوشته‌اند تقریباً ما نامعلوم است. در باب اراء دینی و ظهور مدعیان پیغمبری جدید، آنچه در این کتابها به دست می‌آید بسیار مختصر و گاهی آمیخته با خطاها و خبطهای عجیب است؛ اغلب این نوشته‌ها از تعصب‌های دینی خالی نیست، و چون این نقص بر نقص‌های مذکور افزوده شود کار محقق بی‌غرض، دشوارتر می‌گردد. گاهی بی‌علمی ناسخان نیز به مشکلات می‌افزاید: نامهای اشخاص و جاها تحریف و

تصحیف شده است، و چون بعضی شهرها و ده‌ها در اثر توالی فتنه‌ها نابود گشته است، تعیین نام بعضی اشخاص به علت قلت منابع، آسان نیست، محقق در اظهار رأی مردّد و معطل می‌ماند، و تنها امید در این موارد این است که تألیفات متعدّدی که ما فعلاً آنها را مفقود می‌شماریم، پدید آید و بر مواضع تاریک، نوری بتابد.

با این همه نباید تصور کرد که ضبط احوال و آراء و اقدامات سیاسی صاحبان فرقه‌ها و ترجمه ایشان به کلی از نظر نویسندگان قرنهای ابتدایی هجری دور مانده و هیچ‌گونه توجه و عنایتی به این امور نشده است:

جمعی از دانشمندان این دوره کتابهای مهم در این ابواب تألیف کرده‌اند؛ ولی تعصب دینی و مذهبی و بی‌میلی عامّه به این کتابها که غالباً خواندن آنها را هم نوعی کفر و تشبّه به بی‌دینان می‌شمرده‌اند و احياناً هر جا از این‌گونه نوشته‌ها می‌دیده‌اند آنها را نابوده می‌کرده‌اند، سبب از میان رفتن آنها شده است. کتابهایی که مخصوصاً در این باب ممکن است مدد کنند تألیفات است که به نامهای مقالات و آراء و دیانات و ملل و نحل معروف است در شرح آراء و عقاید دینی و فلسفی مذهب‌ها و فرقه‌های مختلف اسلامی و غیر اسلامی، از این کتابها که شماره آنها مطابق نقل مورخان چون مسعودی در التنبیه والاشراف^(۲) و بیرونی در مقدمه کتاب الهند^(۳) و دیگران تا اواخر قرن چهارم به بیست می‌رسیده، اکنون جز عده قلیلی به دست نیست.

در میان جنبش‌های دینی که در این دو قرن در ایران روی داده آگاهی ما از جنبش به آفرید اندک است چون در کتابهای معروف تاریخی و کتابهای مقالات که فعلاً موجود است، یا هیچ اشاره به آن نشده یا تنها به ذکر نام و مختصری از احوال به آفرید قناعت کرده‌اند.

نام به آفرید را در مدارک تاریخی موجود، اول بار در کتاب الفهرست (ص ۳۵۱) ابن الندیم (ابوالفرج محمد بن اسحاق الندیم المعروف به ابن ابی یعقوب وراق بغدادی) (۲۹۸-۳۸۵) که در سال ۳۷۷ هجری تألیف شده است، می بینیم و چون ابن الندیم مطالب منقول را چنانکه خود گوید از کتاب الدولة العباسیة تألیف ابواسحاق ابراهیم بن عباس بن محمد بن صولی (متولد در سال ۱۷۶ و متوفی در سال ۲۴۳، متولد ۷۹۲ و متوفی آوریل ۸۵۷م) اقتباس کرده، بنابر این از حیث تاریخ، این قدیمی ترین خبری ست که از به آفرید به ما رسیده، و چون به آفرید در سال ۱۳۱ هجری کشته شده است اطلاع ما از وی تقریباً متعلق به صد سال پس از مرگش می باشد. مؤلفاتی که بعد نسبتاً به تفصیل از به آفرید و نهضت و عقاید وی سخن گفته اند بدین قرارند:

خوارزمی (ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب) در کتاب مفاتیح العلوم که در حدود ۳۷۰ هجری (۹۶۷ میلادی) تألیف شده.

بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد متولد در ۳۶۲ و متوفی ۴۴۰ هجری قمری) در کتاب الآثار الباقیة عن القرون الحالیة که در ۳۹۱-۳۹۰ هجری به تألیف آن پرداخته.

ثعالبی (ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل متولد به سال ۳۵۰ هجری) (۶۹۱م) و متوفی در سنه ۱۰۳۸ (۴۲۹م) در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم که میان سالهای ۴۰۸ و ۴۱۲ هجری (۱۰۱۷-۱۰۲۱م) تألیف شده.

شهرستانی (ابوالفتح محمد متولد در سال ۴۷۹ و متوفی در ۱۱۵۳-۱۰۸۶ (۵۴۸م) در کتاب الملل والنحل که در سال ۵۲۱ هجری تألیف شده.

عوفی (سدیدالدین محمد) در کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات که

در حدود ۶۳۰ هجری تألیف شده است.

شیخ مجدالدین خوافی در کتاب روضه خلد که به خارستان نیز مشهور است و در شوال ۷۳۳ هجری تألیف شده.

مؤلف مجهول صورالاقالیم که این کتاب را در سال ۷۴۸ به نام امیر مبارزالدین محمد (۷۱۴-۷۶۰) از امرای آل مظفر تألیف کرده است.

جز این مصادر، در بعض کتب دیگر نیز اشاراتی کم و بیش مهم در باب به آفرید و به آفریدیان شده است که در جای خود آنها را ذکر خواهیم کرد.

از نویسندگان و محققان جدید زالمان^(۴) (C.Salemann) قطعه‌هایی از کتاب صورالاقالیم فارسی به طبع رسانده که یک فقره کوچک آن (صفحات ۵۰۱-۵۰۰) مربوط به به آفرید است. پس از او هوتسما^(۵) مقاله‌ای راجع به به آفرید نوشته و از آنچه ابن‌الندیم و خوارزمی و صاحب صورالاقالیم راجع به او ضبط کرده‌اند ذکری کرده و بعد متن آنچه را که ثعالبی در کتاب خود آورده نشر داده و ترجمه‌ای با چند تعلیق به آن افزوده است. بعد شرح حالی از وی در «دائرةالمعارف اسلام» نوشته شده که نویسنده آن معلوم نیست.^(۶)

سپس استاد ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران فصل ممتع و جامعی در خصوص جنبش‌های سیاسی و دینی ایرانی نوشته و از به آفرید نیز سخن رانده و فقره‌ای را که در کتاب الآثارالباقیه درباره وی موجود است عیناً به انگلیسی نقل کرده است.^(۷) بعد استاد اقبال آشتیانی در شماره دوم دوره اول مجله شرق (ص ۴۹۸-۹۵؛ تهران) (۱۳۰۹ شمسی) مقاله سودمندی در باب «قدیمی‌ترین آثار مفقوده نثر فارسی» نشر داده و آنچه را بیرونی در خصوص به آفرید گفته به فارسی ترجمه نموده و حکایتی را که مجد خوافی درباره او در کتاب روضه خلد

آورده مختصراً^(۸) نقل کرده و فقره‌ای را که در صورالاقالیم راجع به او مضبوط است نیز عیناً نقل نموده است.^(۹)

در مصادر مذکور در بالا آنچه در جوامع‌الحکایات عوفی نقل شده ترجمه همان روایتی است که ابوریحان بیرونی در کتاب خود ضبط کرده است، ولی عوفی فقره مربوط به تعلیمات به‌آفرید را حذف نموده. آنچه در کتاب ثعالبی دیده می‌شود، با وجود اندک اختلافی که با شرح مضبوط در الآثار الباقیه دارد، مفهوم و معنایش موافق روایتی است که بیرونی آورده، تنها در روایت ثعالبی بعضی تفصیلات که جنبه داستانی دارد، افزوده شده و مؤلف نام مصدر خود را هم ذکر کرده و گوید که روایت منقول را از جماعتی از پیران نیشابور شنیده است از آن جمله از ابوزکریا یحیی بن اسمعیل خبری که بنا به گفته یاقوت حموی^(۱۰) از محدثان بوده است.^(۱۱) این ذکر مرجع به ما نشان می‌دهد که در بیش از دو قرن و نیم پس از کشته شدن به‌آفرید چه روایاتی در خصوص زندگانی و طبع و تعلیمات دینی وی در سرزمینی که زاد و بوم وی بوده رواج داشته است.

به‌آفرید^(۱۲) فروردینان^(۱۳) یعنی به‌آفرید پسر فروردین از اهل زوزن^(۱۴) بود و در ده سیرواند^(۱۵) که از دیه‌های روستای خواف^(۱۶) بود ظهور نمود. از زمان تولد وی اطلاعی نداریم و وسیله تحقیق آن هم از مصادر موجود میسر نیست. به‌آفرید چنانکه همه مؤلفان مراجع ما تصریح کرده‌اند زردتشتی بود، نام وی و نام پدر وی نیز مؤید این نظر است. می‌دانیم که در این وقت هنوز جمعی کثیر در این نواحی و در شهرهای دیگر ایران به دین قدیم خود وفادار مانده بودند، و آثار دین ایرانی در همه جا دیده می‌شد و مراسم دینی نسبتاً آزادانه معمول بود. در همین زوزن که زادگاه به‌آفرید است آتشکده مهمی که آتش آن را از آذربایجان

آورده بودند وجود داشت.^(۱۷) ولی چون ایالت خراسان مانند بیشتر ایالات ایران در دست عاملان عرب بود و از ایرانیان مسلمان و عرب‌هایی که به مرور از سرزمینهای عرب‌نشین به ایران می‌آمدند در شهرهای این ملک مسکن می‌گزیدند، در آن ایالت تعلیمات اسلامی نشر می‌یافت، ظاهراً به آفرید از اصول و آراء مسلمین نیز بی‌اطلاع نبوده و این مسأله چنانکه بعد خواهیم دید در وی اثر گذاشته است.

از این که به آفرید کتابی آورده، می‌توان گفت که او فرهنگ و دانشی داشته و خواندن و نوشتن می‌دانسته است.

در سفر به چین و ماوراءالنهر، اگر وقوع آن صحت داشته باشد، لابد مشاهداتی کرده و تجربه‌هایی اندوخته است.

از روحیات و سیرت و اخلاق به آفرید آگاهی نداریم و از علاقه وی به دین و شدت و قوت عاطفه دینی وی بی‌اطلاعیم، و چون نوشته‌ای به قلم او و یا شرح حال جامعی از او به خامه دیگران در دست نیست، اظهار نظر در این موردشوار است؛ حتی نمی‌توانیم بگوییم که آیا واقعاً او در ادعای خود صادق بوده و مانند بعضی از پیغمبران حالت روحی او چنین ادعایی را ایجاب می‌کرده است، یا اینکه امر را در چنین وقتی موافق مصلحت هم‌دینان و هموطنان خود دیده و موضوع پیغمبری و دین را وسیله‌ای برای آزادی خود و ایرانیان شناخته، و با این فکر عمومی، نظریات خصوصی چون جاه‌طلبی و شهرت‌یابی و بلکه تعصب دینی نیز همراه بوده است. با قراین و کیفیاتی که مورخان به‌طور مختصری ضبط کرده‌اند، و با دقت و غوررسی در تعالیم وی که حیات دینی و حیات عادی را توأم کرده، شاید بتوانیم به این نکته پی ببریم که عاطفه دینی او به آن اندازه

شدید نبوده است که به کلی او را از زندگانی مادی دور کند، بلکه از قرائن چنین استنباط می‌کنیم که قوه مشاهده وی نسبتاً قوی بوده است و این امر از تشخیص وی در وقت نهضت معلوم می‌شود. هرچند پیش آمد، موافق حدس وی نشد. در این وقت در خراسان هرج و مرجی در اوضاع پیدا شده بود: از یک طرف نصر بن سیار عامل سالخورده خراسان با حارث بن سُرَیج (مقتول در ۱۲۸) در جنگ بود، و از طرف دیگر با جُدیع بن علی‌الکرمانی در کشمکش بود، و ابراهیم بن محمد الامام داعیان خود را به خراسان فرستاده بود و جمعی کثیر به‌ایشان می‌گرویدند؛ و ابومسلم در صدد آشکار کردن امر دعوت بود. (رمضان ۱۲۹ دعوت را آشکار کرد)، و در واقع خراسان حاکم و رئیسی نداشت، به‌آفرید ظاهراً از این فرصت مناسب استفاده کرده برای خود شروع به دعوت نمود. شخصیت وی نیز قابل دقت است و از این که در پیروانش اثری قوی گذاشته و دین وی قرن‌ها بعد دوام کرده، حق گفتن این را داریم که اثر رفتار و گفتار و کردار وی در پیروان معاصر خویش بسیار بوده است، به علاوه امر دعوت وی در میان نزدیکانش که او را می‌شناختند، و در زادگاه‌اش، خالی از حرارت و اراده نیست.

از وقایع عمر وی پیش از آن که دعوی پیغمبری خود را آشکار کند همین قدر می‌دانیم که سفری به چین کرده به عزم تجارت^(۱۸) یا به قصد دیگر، و هفت سال آنجا مانده است.^(۱۹) از آنجا پیراهن و ردایی از حریر سبز که بسیار نرم و نازک بود با خود آورد و آنها را پنهان کرد.

بعد «جگرهای بزغاله آماده کره و آنها را سرخ کرد و کوبید و در کیسه‌ای ریخت و شکر و مغز بادام گرفت و آنها را کوبید و در کیسه دیگر نهاد و دو کیسه را دو بالش کرد و آن دو را پنهان نمود، بعد خود را به مرض مرگ زد و امر

کرد برای او گنبدی ساختند از بهترین و گشادترین گنبدها و برای باران ریزش گاهی به اندازه به طرف گنبد قرار داد و دو بالش و دو جامه را در پارچه‌ای پیچید و به زنش گفت هر آینه من می‌میرم وصیت مرا نگاهدار و حاجتی که دارم برآور. زن او رادوست می‌داشت و به او مهر می‌ورزید گفت وصیت تو چیست. گفت این که مرادر همین فراش با دو بالش در گنبد گذاری.^(۲۰) و آنها را از من دور نکنی. زن گفت البته چنین کنم، حاجت چیست؟ گفت این که هر هفته در گنبد پیش من آبی و روی خود را در آنجا که آب باران به گنبد می‌ریزد بشویی. زن این را هم برای وی به عهده گرفت. و به آفرید خود را به مردن زد و زن رسم سوگواری و زاری به پا کرد و او را در فراشش با دو بالشش به گنبد نقل کرد. به آفرید روزی از جگرها و روزی از شکر و مغز بادام می‌خورد و از ریزش گاه باران و آب شست و شوی صورت زن آب می‌آشامید و با این خوردنی و آشامیدنی بر رمق خود می‌ماند. چون یک سال تمام در گنبد به سر برد مترصد وقت گرد آمدن مردم برای درودپیرامون گنبد شد، پس برخاست و پیراهن و ردای سبز را پوشید تا این که مردم او را دیدند. گفت ای مردم من به آفرید فرستاده خدایم پیش شما.^(۲۱)

موافق روایت بیرونی چون به آفرید از سفر بازگشت و پیراهن سبز رنگ نازک و نرمی با خود آورد، شب بر بالای گنبدی رفت و آنجا پنهان شد و صبح از آنجا فرود آمد و آن پیراهن را به بر کرده و مردی در دامن آن کوه زمین خود را شیار می‌کرد او را دید. به آفرید به او گفت که پیغمبر است و از وقتی که از ایشان غیبت کرده بود در آسمان بود و بهشت و دوزخ را به او نشان دادند و خداوند به وی وحی فرستاد و این پیراهن را بر وی پوشانید و او را در این ساعت

به زمین فروفرستاد. مرد برزگر گفته‌های او را تصدیق کرد و به مردم گفت که وی خود دید که او از آسمان فرود آمد. از زردتشتیان، چون دعوی پیغمبری کرد و شروع به دعوت نمود، خلقی کثیر از او پیروی کردند.^(۲۲)

مجد خوافی گوید:

که به آفرید «از ظرایف چین بسیار با خود آورد واز آن جمله پیراهنی سبز بود که چون در پیچیدی در قبضه ناپدید شدی... شبی باز آمد و در آن کوه که نزدیک یک ده است پنهان شد و بامداد از آنجا فرود آمد، آن پیراهن پوشیده. مردی بود دهقان، نام او خداداد. از دهی که نزدیک ده اوست پیش او رفت و گفت خدای به من وحی کرده است و این پیراهن از بهشت فرستاده، آن مرد به وی بگروید و معجزه نطلیلید. بسیاری مردم به وی بگرویدند».^(۲۳)

صاحب صورالاقالیم گوید:

«در ابتدای خلافت آل عباس شخصی را دیدند که در خراسان به بالای گنبد بلندی رفته که از هیچ طرف راه نداشت، مردم در تعجب ماندند که چگونه بالا رفته است؛ از او پرسیدند که تو کیستی؟ گفت: من بهزاد مجوسم و از پیش خدا می‌آیم تا مردم را به دین زردتشت دعوت کنم، و به اندک زمان سی هزار مرد بر او جمع شدند...»^(۲۴)

به هر حال از این بیانات معلوم می‌شود که پس از آنکه به آفرید دعوی پیغمبری خود را ابراز کرد، خواه به واسطه اوضاع در هم و بر هم خراسان که مردم این سامان را مستعد برای شورش بر ضد عرب‌ها کرده بود و وسیله‌ای برای تجدید دین قدیم خود می‌دیدند، خواه به سبب شخصیت و قوت اعتقاد الزامی به آفرید، جمعی کثیر به او گرویدند و کار او سر و روی گرفت. دسته‌ای بسیار از مردم زوزن و روستاهای خوف و زاوه نیشابور و جاهای دیگر که دین او را

پذیرفتند دور وی جمع شدند و ریاست بزرگی برای وی حاصل شد. مدتی که حیات اجتماعی وی پس از اظهار پیغمبری طول کشیده به درستی نامعلوم است، ظاهراً از آغاز حال، چون اوضاع حکومت خراسان مختل بود، از وی جلوگیری به عمل نیامد و کار او زود پیشرفت کرد و موفقیت شایان توجهی در ظرف دو سال نصیب وی گردید، ولی نباید تصور کرد که به آفرید به مانعی برخورد بلکه یقین است که مغان و جمعی از زرتشتیان و مسلمانان با او سر به مخالفت برداشتند، ولی ظاهراً نتوانستند از دعوت و پیشرفت کار وی جلوگیری کنند و در این امر به ابومسلم که رئیس عصر بود، متوسل شدند.

از اینکه مورخان و مصادر مزبور ظهور و خروج او را در صدر دولت بنی عباس، یعنی پس از آشکار شدن امر دعوت عباسی در خراسان و قبل از ظهور ابی العباس، نوشته اند، و قتل او را در وقت آمدن ابومسلم به نیشابور تصریح کرده اند، می توان چنین نتیجه گرفت که ظهور وی و دعوت و جمع شدن مردم به دورش و بزرگ شدن کار او همه در مدتی قلیل میان اواخر ۱۲۹ و ۱۳۱ واقع شده است؛ چون ابومسلم در رمضان ۱۲۹ هجری امر دعوت را آشکار کرد و می دانیم که در سال ۱۳۱ هجری پس از آنکه قحطبه طائی از کومش به ری آمد و به ابومسلم این امر را خبر داد، وی از مرو به نیشابور آمد.^(۲۵)

بنابر این، فعالیت به آفرید شدید بوده، می توان احتمال داد که اگر حال اجتماعی خراسان به واسطه مرد فعال و با عزمی چون ابومسلم زود قرین آرامش و نظم نمی شد و چند سال دیگر زمان با به آفرید مساعدت می نمود، کار وی صورت دیگر می گرفت. معلوم نیست که در این مدت دو سال که مردمی از روستاهای نزدیک دین به آفرید را قبول کردند آیا به آفرید خود به این محل ها

رفته است و در حرکت و سیر دعوت مینموده است، یا آن که داعیانی را از جانب خود به این نواحی می فرستاده. عده پیروان وی در وقت قتل او، تقریباً معلوم نیست؛ عدد سی هزار که صاحب صورالاقالیم ذکر می کند مورد اعتماد نیست. در سایر مصادر هم تنها «مردم بسیار» ضبط شده است. برای اینکه بدانیم جزئیات تعالیم به آفرید چه بوده است لازم است که از وی یا از پیروان وی کتابی داشته باشیم. بدبختانه هیچ گونه تألیفی در این باب در دست نیست. در مصادر ما اشاره به کتابی که او آورده کرده اند.^(۲۶) بیرونی تصریح می کند که «به آفرید برای اتباع خود کتابی ساخت به فارسی» ولی عبارت او صریح نیست که این کتاب به خط عربی بوده یا به خط پهلوی،^(۲۷) و از محتویات آن که لابد شامل عقاید و آراء وی بوده است هیچ نمی دانیم.

در تعالیم وی جانب عملی آن بر جانب نظریش غلبه دارد. به خدای یگانه قائل بوده ولی نمی دانیم چه صفاتی به وی نسبت می داده و چه رابطه ای میان مخلوق و خالق می شناخته است، و رأی وی درباره اهرمن چه بوده. به رستاخیز و روز شمار و بهشت و دوزخ و وجود ساکنانی در آنها معتقد بوده است. آسمانها و زمین و موجودات را حادث می شمرده است. هیچ نظریه ای در تعریف ایجاد و تشکیل عالم^(۲۸) و تقدیر غائی جهان^(۲۹) از وی نمی شناسیم. بیشتر تعالیم وی راجع به دستورها و کارهایی ست که باید در جهان محسوس و در وضع اجتماعی انجام یابد. آیا در مسائل دیگر عقاید وی عیناً عقاید معمول زرتشتیان بوده است؟ به طور عموم شاید بتوان گفت که چون در مصادر ما به این امور اشاره ای نشده است و از طرف دیگر این مورخان گفته اند که وی زرتشت را به پیغمبری می شناخته و با بعضی عقاید زرتشت مخالف می کرده، پس مسائلی که در مصادر

ما از آنها سخنی نمی‌گویند بیشتر آنها مرود قبول او بوده است، ولی این سؤال همچنان بی‌جواب می‌ماند که وی با پذیرفتن پیغمبری زرتشت به چه سبب و عنوانی با بعضی تعالیم وی و یا تعالیم منسوب به وی مخالفت می‌کرده است و چگونه قبول او را با رد بعضی عقایدش وفق می‌داده و این تناقض را توجیه می‌نموده است؟ آیا خود را پیغمبری برتر از زرتشت می‌شمرده است، یا آن که پیروان زرتشت را به نسبت جعل عقاید و تغییر تعالیم او، متهم می‌نموده؟ آنچه از دستورهای وی می‌دانیم با مقابله انواع آنها در دین زرتشتی می‌توانیم دریابیم که او چه چیزهای تازه آورده که محل قبول مغان واقع نگشته است، و پیش از هر چیز باید ادعای پیغمبری او را قرار داد.^(۳۰) در دین زرتشت ظهور پیغمبران در اوقات معین و تابع کیفیتات خاصی است «در اصول پارسی، عالم دوازده هزار سال طول می‌کشد؛ زرتشت در انتهای هزار ساله نهم از آفرینش عالم ظاهر شد، و در پایان هر هزار سالی از سه هزار سال باقی (یعنی در آخر هزاره‌دهم و در آخر هزاره یازدهم و در آخر هزاره دوازدهم) باید تباهی و فساد در دین پدید آید و شرور طغیان نماید، و در سر این سه حد، سه پیغمبر خَلَف از پسران زرتشت بیرون خواهند آمد»^(۳۱) و ظهور به آفرید که در حدود سال ۱۲۹ هجری روی داده موافق با وقت موعود نمی‌شود.^(۳۲)

ابن‌الندیم گوید که وی پیشگویی می‌کرد و از آینده خبر می‌داد و برای پیروان خود پنج نماز بی‌سجود معین نمود، رو به مغرب (به‌طور تحت‌اللفظی: در حال قرار دادن قبله به طرف چپ). اما بیرونی گوید^(۳۳)

«گمان او این بود که خداوند پنهانی به وی وحی نازل می‌کند، هفت نماز برای اتباع خود واجب گردانید؛ یکی در توحید خدا، یکی در خلقت آسمانها وزمین؛

یکی در خلقت جانوران و روزی ایشان، و نمازی در مرگ، نمازی در رستاخیز و روزشمار، نمازی در باب اهل بهشت و دوزخ و آنچه برای ایشان آماده شده، و نمازی در ستایش اهل بهشت» «پیروان خود را به سجود در مقابل چشمه خورشید امر داد و مقرر کرد که این نیایش را به یک زانو انجام دهند و در نماز، آفتاب را در هر سمت که باشد قبله خود سازند».

نماز کردن رو به خورشید و عدد آن را ثعالبی^(۳۴) و شهرستانی^(۳۵) نیز تأیید کرده‌اند. با آنکه به‌آفرید به خدای یگانه قائل بوده است و نمازی در توحید مقرر کرده نمی‌دانیم چه نسبتی میان خدا و خورشید قرار می‌داده. خورشید در دین زرتشت اواخر دوره ساسانیان، چنانکه از تألیفات نویسندگان بیزانس و ارمنستان و سوریه مستفاد می‌شود، مقام اول و برتر دارد^(۳۶) و تعلیم به‌آفرید درباره نماز روبه خورشید ظاهراً مربوط به این احترام است. در دین مزدایی نمازها و نیایش‌های بسیار هست.^(۳۷) اگر نمازهایی را که به‌آفرید سفارش کرده منحصر به هفت باشد، از عده آنها خیلی کاسته است. در دین زرتشتی نیایش مخصوص به خورشید را «خورشید نیایش» می‌نامند و آن را سه بار در روز با اندک اختلاف، در هر بار می‌خوانند: یک بار در وقت طلوع خورشید، بار دوم در وقت ظهر، و دیگر در وقت غروب.^(۳۸) وقت گزاردن هر نماز در مصادر ما به تحقیق معلوم نیست.

به‌آفرید در اصل زمزمی بود و آتش را عبادت می‌کرد، بعد زمزمه کردن را ترک کرد و عبادت آتش را کنار گذاشت و دیگران را از آن منع کرد.^(۳۹) زمزمه کردن از ممیزات زرتشتیان بوده است، تا آنجا که مسعودی اوستا را «کتاب الزمزمه» نامیده است.^(۴۰) از دواج با مادر و دختر و خواهر^(۴۱) و دختر برادر^(۴۲) و

دخترخواهر و عمّه و خاله^(۴۳) را حرام کرد. ازدواج با این نزدیکان نه تنها در دین مزدایی ممنوع نبود بلکه امری پسندیده و مستحب شمرده می‌شد. استاد کریستن سن گوید «در برابر شواهد موثوق که در منابع زرتشتی و در تألیفات خارجیان موجود می‌باشد، سعی چند تن از پارسیان معاصر در نفی وجود ازدواج با نزدیکان در ایران زرتشتی بیهوده و سبک می‌نمایند... عروسی با نزدیکان در حقیقت نه تنهامباشرت نامشروع (Inceste) شمرده نمی‌شد، بلکه آن را از لحاظ دینی عملی مقدس و سزاوار اجر و ثواب می‌شمردند.^(۴۴) در یکی از مراسلات منسوب به اردشیر، این پادشاه سفارش می‌کند که برای محکم ساختن روابط خانوادگی با محارم خود ازدواج کنید.^(۴۵) پس از ظهور اسلام: یکی از اعمال که در دین مزدایی مورد انتقاد و حتی نفرت مسلمانان قرار گرفت، ازدواج با محارم بود و این تبری به قدری سخت بود که زرتشتیان کم‌کم این عادت را رها کردند، و در قرون اول، این امر در میان موبدان و مغان محل بحث و گفتگو قرار گرفت. لابد در نیشابور و روستاهای آن میل به نسخ این کار در میان زرتشتیان پیدا شده بود و از این لحاظ تعلیم به آفرید معنی اجتماعی خاصی پیدا می‌کند.

به آفرید مقرر داشت که کابین زن از چهارصد درهم تجاوز نکند. موی سر و بدن را بگذارند که بلند شود. بیرونی گوید خوردن مسکرات را بر پیروان خود حرام کرد. شهرستانی گوید شراب‌خواری را حرام کرد. ثعالبی گوید که مست شدن (سُکر) را حرام نمود، خوردن مردار و کشتن حیوانات را جز در صورت پیری حرام کرد. دستور داد که هفت یک دارایی، یا عایدی را یک بار در عمر خارج کرده آن را برای تعمیر راهها و اصلاح پلها و ساختن کاروانسراها و حفظ کسانی که به مرض دائم دچار شده‌اند، و بخشیدن به محتاجان و کارهای خیر

دیگر به کار برند.

بعضی از این شرایع با رسوم و آداب معمول زرتشتیان آن زمان مخالفت شدید دارد و وضع آنها نماینده جرأت و جسارت به آفرید است. ولی این نکته را هم باید در خاطر داشت که از قرنی پیش از فتح عرب و پس از تسلط ایشان و توسعه دین اسلام، مردمی بسیار به دین زرتشتی بی‌علاقه شده بودند و کم‌کم شک بر ایشان غلبه کرده بود؛ اعمال دینی را مرتباً به جا نمی‌آوردند. دور نیست که به آفرید حاجت مردم را به تغییر کردن، و نگاهداری اصول دین که در معرض خطر قرار گرفته بود، حس کرد و در فکر اصلاح افتاد، به خصوص که این حال روحی مردم با اضطراب سیاسی و هرج و مرج و شیوع فتنه و بی‌نظمی و بالتبع فساد اخلاق همراه بوده و در چنین حالی تغییر تعلیمات دینی و آوردن دستورهای دیگر نسبتاً آسان می‌شود. او تنها کسی نیست که در این عهد به فکر اصلاح دین افتاده باشد، بلکه چنانکه در مقدمه دیدیم جمعی از روحانیون زرتشتی برای معارضه با مسلمانان و دفاع اصول دین مزدایی به این کار دست زده‌اند. پیشرفت به آفرید در روستاهای نیشابور نشان می‌دهد که زمینه و مقتضیات اجتماعی برای توفیق وی و ایجاد جنبشی اصلاحی موجود بوده است.

جنبه اخلاقی دین به آفرید قابل توجه و دقت است؛ ولی چه در الهیات و چه در تعریف تشکیل جهان و چه در اخلاق، تعالیم وی به صورتی که به ما رسیده «ساخته» و مرتب نیست. دستورهای او نظری و استدلالی نیست. بلکه عملی و اجتماعی است. بیشتر اصلاحات که در دین وی مشاهده می‌کنیم نزدیکی خاصی با تعالیم اسلام دارد. منع ازدواج با محارم، حرام کردن شراب و نهی مردارخواری و خروج بهری از دارایی برای کارهای خیر، از اموری است که میان

مسلمانان نیز معمول بوده است. زمزمه کردن و عبادت آتش از موضوع‌هایی نیست که مسلمانان آنها را مورد تعرض و انتقاد قرار داده بودند. اگر بگوییم که بیشتر اصلاحات به آفرید در تحت اثر تعالیم اسلامی قرار گرفته و دین اسلام به‌طور غیرمستقیم نفوذی در روح و فکر وی کرده و جنبش وی در باطن، علل و اسباب اجتماعی داشته است، خیال نمی‌کنم که از حقیقت زیاد دور باشیم.

پس از آنکه هواخواهان او زیاد شدند و مغان و مسلمانان نتوانستند از او جلوگیری کنند و عامل روستاهای نیشابور (اگر عاملی داشته) نتوانست آنطور که وظیفه‌مند بوده تبلیغات و نشر تعالیم وی را منع کند، در وقتی که ابومسلم به نیشابور آمد مخالفان وی به ابومسلم متوسل شدند و موبدان و هیربدان زرتشتی اجتماع کردند و او را به دستورهای تازه به آفرید آگاه ساختند و گفتند او دین شما و ما هر دو را فاسد کرد^(۴۶) و از وی خواستند که او را بگیرد و ایشان را آسوده گرداند.

ابومسلم دو نفر از کسان خود شیب‌بن واج‌المروودی^(۴۷) و عبدالله بن سعید^(۴۸) را سوی او فرستاد و ایشان بر او اسلام عرض کردند و او مسلمان شد و شعار عباسیان را پذیرفت. ولی بعد، از غیب‌گویی دست برداشت. عبدالله بن سعید با لشکری به زوزن آمد و به آفرید را در جبال بادغیس گرفتار کرد و به نیشابور آورد و ابومسلم امر به کشتن وی داد و او را در باب‌الجامع نیشابور به دار آویختند و از پیروانش هر که را به دست آورد نابود ساخت.

کیفیت دستگیری به آفرید نامعلوم است؛ نمی‌دانیم که در آخر کار خود در کجا مقام داشته و در برابر عبدالله بن سعید و لشکریان وی چه کرده و رفتار پیروان وی نسبت به وی چه بوده است، و اگر کشمکش و جنگی روی داده

مدت آن چقدر بوده و این که او را در جبال بادغیس گرفته‌اند معلوم نمی‌دارد که آیا برای دعوت به اینجا آمده بوده است و دستگیر شده، یا آنکه به فرار به این ناحیت آمده، عدّه پیروان وی که به قتل رسیده‌اند معین نیست. آنچه یقین داریم این است که دین وی پس از قتلش از میان نرفته و قرن‌ها پس از وی هواخواهانی داشته است؛ ولی بدبختانه از تطوّرات این دین بی‌خبریم. ابراهیم بن العباس الصولی (متوفی ۲۴۳) در کتاب الدولة العباسیة گفته است که در عصر وی جماعتی به دین به‌آفرید معتقد بودند.^(۴۹)

مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب البدء و التاریخ که در سال ۳۵۵ هجری (موافق با ۹۶۵ میلادی) تألیف شده گوید^(۵۰) «از مجوسان طایفه‌ای به پیغمبری به‌آفرید مُقرّند. و معنی به‌آفرید خوب آفریده است» و در موضع دیگر گوید^(۵۱) «مردی از به‌آفریدیان که فرقه‌ای از زرتشتیان‌اند و من سعی در هدایت ایشان می‌نمودم و با ایشان معاشرت می‌کردم، با من در موضوع دفن مردگانمان احتجاج می‌کرد و می‌گفت زمین فرشته‌ایست و شما مردگان خود را در آن دفن می‌کنید، چگونه می‌خواهید این عمل را بپسندند؟»

اگر این رأی متعلق به پیغمبر این فرقه باشد، معلوم می‌شود که به‌آفرید زمین را فرشته‌ای تصور می‌نمود (!؟) و دفن مردگان را جایز نمی‌شمرد و در این کار با سنت زرتشتیان موافق بود. و نیز از این فقره برمی‌آید که در عهد مؤلف، به‌آفریدیان باقی بودند (قرن چهارم) و آشکارا می‌زیستند و بحث در مسائل دینی با پیروان سایر ادیان برای ایشان مقدور و ممکن بوده است؛ ما، از قرائن دیگر نیز به این آزادی بحث و نظر آگاهی می‌یابیم.

ظاهراً دین به‌آفرید، پس از قتل وی، در خارج از روستاهای نیشابور نیز

نشر یافته، چون صاحب حدودالعالم که کتابی ست در جغرافیا و در سال ۳۷۲ به نام امیر ابوالحارث محمدبن احمدبن فریغون حاکم گوزگانان تألیف شده، در وصف محلی به نام برکدر گوید:

«برکدر بر کران رود مرو نهاده است و او را قُهندز است استوار و اندر وی گیرکانند و ایشان را به آفریدیان خوانند.»^(۵۲)

(به آفریدیان در زمان تألیف آثارالباقیه در حدود ۳۹۰ هجری) باقی بودند.

بیرونی گوید:

«اتباع وی که به به آفریدیان معروفند باقی ماندند و به احکام او ایمان می‌ورزند و با زرتشتیان عداوت شدید دارند و گمان ایشان این است که خادم به آفرید گفته است که به آفرید به آسمان صعود کرده و بر اسب سمندی سوار بوده و به زودی فرود خواهد آمد و از دشمنان انتقام خواهد کشید.»^(۵۳)

ثعالبی در تألیف خود (۴۰۸-۴۱۲) گوید:

«از ایشان تاکنون دسته‌هایی مانده‌اند به نام به آفریدیّه، و در کتابی خواندم که ایشان میان خسرویّه و خرمیّه‌اند.»

شهرستانی در کتاب الممل و النحل (۵۲۱ هجری) گوید:

«اصحابش گفتند که او بر اسبی زرد به آسمان فرا رفت و در آینده نزدیک فرود می‌آید و از دشمنانش انتقام می‌کشد.»^(۵۴)

در باب رفتار و معامله مسلمانان با به آفریدیان فقره ذیل را ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر البغدادی (متوفی در سال ۴۲۹ هجری ۱۰۳۸ میلادی) در کتاب الفرق بین الفرق نقل کرده است:

«مجوس چهار فرقه‌اند: زروانیه^(۵۵) و مسخیه، و خرم دینیّه، و به‌آفریدیّه، ذبائح جمع ایشان حرام است، همچنین نکاح با زنانشان. شافعی و مالک و ابوحنیفه و اوزاعی و ثوری بر جایز بودن پذیرفتن جزیه از زروانیه (در اصل روزانیه) و مسخیه موافقت، ولی در مقدار دیات ایشان اختلاف دارند... اما از مزدکیه (در اصل مرکدیه) که فرقه‌ای از مجوس‌اند قبول جزیه جایز نیست، چون ایشان از دین اصلی مجوس در حلال شمردن همه محرمات و در شریک دانستن مردم در اموال و زنان و سایر لذّات، جدا شده‌اند. از به‌آفریدیّه نیز، هرچند آرائشان از زرتشتیان اصلی بهتر است،^(۵۶) ولی چون دین‌شان از به‌آفرید که رئیس ایشان است در دولت اسلام ظاهر شده، قبول جزیه جایز نیست، و هر کفری که پس از اسلام ظاهر شده از اهل آن جزیه گرفتن جایز نیست».^(۵۷)

ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی در کتاب نقد العلم و العلما او تلبیس

ابلیس گوید:

«در زمان انتقال دولت امویان به عباسیان، در میان مجوس مردی پیدا شد و خلقی را گمراه کرد و فریفت و داستانی دارد که ذکر آن به طول می‌انجامد، و او آخرین کسی است که برای مجوس ظاهر شده».^(۵۸)

هرچند ابن‌الجوزی نام این شخص را نمی‌برد، یقین داریم که مقصود او به‌آفرید است. این که گوید او آخرین کسی است که در میان مجوس ظاهر شده، درست نیست و پس از این، شرح آن خواهد آمد.

یادداشت‌ها:

۱. اول کتاب فارسی که به کار مقصود ما می‌خورد ترجمه آزاد تاریخ کبیر ابوجعفر محمدبن جریر طبری (متوفی در سنه ۳۱۵) است به خامه ابوعلی محمدبن محمد بن عبدالله بلعمی (متوفی در سنه ۳۸۶) که وزیر منصوربن نوح بن نصر سامانی بوده (۳۵۰-۳۶۶) و این کتاب را که خود به آن

عنوان تاریخ نامه داده به امر پادشاه مزبور در سنه ۳۵۳ با تصرفاتی به فارسی ترجمه و تلخیص کرده است. کتاب مذکور یکی از کهن‌ترین نمونه‌های نثر فارسی دری و از اولین وثائق به این زبان است که به ما رسیده. دو کتاب به زبان فارسی که مطالبی در آن راجع به مقصود ما یافته می‌شود کتاب بیان‌الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی تألیف ابوالمعالی محمد حسینی علوی است که مؤلف آن را در سال ۴۵۸ هجری تألیف نموده و بیشتر مطالب آن از مصادر عربی نقل شده. سوم سیرالملوک خواجه نظام‌الملک است که ظاهراً در سال ۴۸۵ نوشته شده. چهارم مجمل‌التواریخ و القصص است که در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده و مؤلف آن از اهل عراق عجم و به ظن قوی از اهالی اسدآباد و آن حدود بوده است. پنجم کتاب جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات سدید بن محمد عوفی است که آن را در حدود سنه ۶۳۰ تألیف کرده، ششم کتاب تبصره‌العوام فی معرفه‌الانام است، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی که در حدود نیمه اول قرن هفتم هجری تألیف شده. این کتابها که از مهم‌ترین مصادر فارسی به شمار می‌آیند تألیفات مستقلی نیستند که صاحبان آنها مطالب منظور نظر ما را مستقیماً دیده یا شنیده باشند، بلکه اغلب آنان این مطالب را از کتب عربی ترجمه و اقتباس کرده‌اند.

۲. طبع لیدن، ص ۳۹۵.

۳. طبع لایپزیگ، ص ۴.

۴. رش: مخطوطات آسیایی، متخذ از نشریه «فرنگستان امپراطوری علوم سن پترزبورگ» مجلد نهم، دفتر چهارم، ص ۵۰۱-۵۰۰.

Melanges asiatiques, tirés du bulletin de l'academie Impériale des sciences de St. Petersburg, tome IX, Livraison 4, Leipzig (1887).

5. Th. Houtsma (W.Z.K.M. III, PP. 30-37. Wien, 1889)

6. Encyclopedie de l'Islam (pp. 5-437).

7. E. G. Brwne: A Literary History of Persia, vol. 1 pp. 308-10 Cambridge, 1929.

۸. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه ملی پاریس در تحت نشان Sup. Pers, 9491 موجود است که بدبختانه ناقص و مختصر است چنانکه این حکایت مربوط به به آفرید در آن موجود نیست و چون نسخه دیگری فعلاً در دسترس ما نیست آنچه را آقای اقبال در مقاله خود نقل کرده‌اند محل استفاده قرار دادیم.

۹. سه نسخه از این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا (فهرست ربو نه نشان Add. 54532 و Or. 6851 و Add. 4077) موجود است.

۱۰. معجم البلدان، جلد چهارم، ص ۶۴۰، طبع لایپزیگ.

۱۱. تعلیق هوتسما.
۱۲. الفهرست، و مفاتیح‌العلوم ص ۳۸ (طبع لیدن) و بیرونی ص ۳۱۰ (طبع لایپزیک، ص ۳۴۴) ولی محمد عوفی او را در موضعی ماه‌آفرین می‌نامد (Suppl. Pers, 95 f. 213b) آنجا که ذکر جامه‌هایی که در چین می‌بافند می‌کند او را به‌آفرید می‌نامد و گوید که او پیرهن خود را از چین آورده بود. در دو نسخه‌صو‌رالاقالیم که زالمان در دست داشته او را بهزاد مجوس نوشته‌اند و در نسخه‌ای که آقای اقبال داشته‌اند «بهتر از مجوس» که تحریف بهزاد مجوس است. بهزاد و به‌آفرید هر دو یک معنی دارند به این جهت خیال می‌کنم مؤلف صو‌رالاقالیم ترجمه عربی به‌آفرید را در مصدر خود خوانده و خود آن را به فارسی ترجمه کرده است. اما نام به‌آفرید در میان ایرانیان معمول بوده (طبری، حلقه اول، ص ۸۱۳، و تاریخ‌سیستان، ص ۸ دیده می‌شود).
۱۳. مفاتیح‌العلوم (همان جا)، در آثارالباقیه (همان جا) به‌آفرید بن ماه فروردین، در جوامع‌الحکایات (Suppl, Pers 95f 213 b) ماه‌آفرین بن فیروز. فروردین نام تازه تر Fravashis است.
۱۴. بیرونی و ثعالبی. ولی در فهرست ابن‌الدیم نام این موضع «روی» از توابع ابرشهر ضبط شده است. روی، ظاهراً تحریف زوزن است و ابرشهر نام نیشابور، و زوزن چنانکه یاقوت در معجم‌البلدان (ج ۲، ص ۹۵۸) گوید کوه بزرگی است بین نیشابور و هرات و آن را از اعمال نیشابور می‌شمردند. آن را بقره کوچک می‌گفتند برای بسیاری فضلا و ادبا و اهل علم که از آنجا برخاستند، و زوزن به قول ابوالحسن بیهقی روستایی است و قصبه آن این زوزن است و در آن آتشکده مهمی است و زوزن شامل صد و بیست و چهارده است.
۱۵. مجد خوافی گوید (مقاله آقای اقبال، مجله شرق ش ۲، ص ۹۷) «در زمان ابومسلم مردی از ولایت خواف بیرون آمد نام او به‌آفرید از دهی که آن را از او گفتند و اکنون به‌آفرید می‌گویند». اگر در کتبی که مؤلفان آنها به زمان به‌آفرید نزدیکند چون مفاتیح‌العلوم و آثارالباقیه زادگان او را سیراوند نوشته بودند قول مجد خوافی که همشهری به‌آفرید است بیشتر قابل قبول بود ولی چون مجد خوافی قرن‌ها پس از وی می‌زیسته می‌توان حدس زد که در عهد مجد، زاوه را به‌آفریدی می‌نامیده‌اند برای این بوده که محل فعالیت‌ها و تبلیغات به‌آفرید بوده نه زادگان او چنانکه یاقوت گوید (ج ۲، ص ۹۱۰-۱۱) زاوه از روستاهای نیشابور کوره‌ای از کوره‌های آن است. ابوالحسن البیهقی گفته است که آن را به این سبب زاوه خوانده‌اند که محل دخول در آن از هر ناحیت از کوه‌ها (شعباب) است زاوه شامل دو بیست و بیست قریه است و قصبه آن بیشگ است... ابوسعید گفته که زاوه از دیه‌های بوشنج بین هرات و نیشابور نزدیک مورخان است. حمدالله مستوفی

- (نزهةالقلوب طبع لیدن، ص ۱۵۴) گوید «زاوه ولایتی است و قصبه اوزاوه و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است...».
۱۶. خوارزمی (همان جا، ص ۳۸) و بیرونی (همان جا ص ۲۱۰)، یاقوت گوید (ج ۲، ص ۴۸۶) خواف قصبه بزرگی از اعمال نیشابور است در خراسان از یک جانب به بوشنج از اعمال هرات متصل است و از جانب دیگر به زوزن، شامل دویست ده است و سه شهر عبارت از: سنجان و سیراوند و خرّجرد. حمدلله مستوفی گوید (همان جا ص ۱۴۵) خواف ولایتی است طولش ۹۸ درجه و ۲۰ دقیقه از جزایر خالدات و عرضش ۳۵ درجه و بیست دقیقه، قصبات سلامه و سنجان و زوزن از توابع آن است.
۱۷. یاقوت، ج ۲، ص ۹۵۸.
۱۸. ثعالبی (مقاله هوتسما، ص ۳۴).
۱۹. بیرونی (۲۱۰) و عوفی (Suppl. Persan 906 f. 251a) و مجد خوافی (مقاله اقبال، همانجا) گویند که او در آغاز امر هفت سال غیبت کرد و به چین رفت، ولی ذکری از سبب سفر او نمی‌کنند، عدد هفت قابل ملاحظه است باید موضوع رمز اعداد را در نظر گرفت، به عدد هفت خاصیت‌هایی منسوب است.
۲۰. وصیت به آفرید مخالف با رسم دفن مردگان در دین زرتشت است چون ایشان مردگان را در هوای آزاد در دخمه قرار می‌دادند نه در گنبد سر پوشیده؛ و این موضوع که دفن یا قرار دادن در جای سرپوشیده باشد مطابق آنچه بعد در فقره‌ای از کتاب البدء والتاریخ خواهیم دید در صحت این روایت خلل وارد می‌آورد.
۲۱. تمام این فقره فقط در کتاب ثعالبی (نقل هوتسما، مرجع مزبور، ص ۳۴) موجود است و فرقی که نقل بیرونی با روایت ثعالبی دارد این است که در بیرونی این فقره موجود نیست در سایر مطالب وحدت دو روایت موجود است. شاید بیرونی این قسمت را که در میان افواه رایج بوده و داستانی‌ست، عمدتاً نقل نکرده. این افسانه متعلق به حکایت‌ها و قصص اساطیر ملی‌ست و آثار و امارات وضع از سرتاسر آن ظاهر است. گذشته از این که چنین کاری اراده و ثبات قدم بسیار می‌خواهد، باید در نظر آورد که آمده چه هیأتی عجیب داشته اگر به آفرید برای خود غذایی تهیه کرده و خود را به مردن زده و حتی به زن خود مطلب واقعی را آشکار نکرده و در آنجا مانده، بی آنکه کسی از این امر آگاه شود، و عاقبت از آنجا بیرون آمده و دعوی پیغمبری کرده پس چه کس به جزئیات این کار آگاهی یافته و آن را بروز داده است.

۲۲. بیرونی، آثارالباقیه، ص ۲۱۰.
۲۳. همان مقاله اقبال، ص ۹۸-۹۷.
۲۴. مقاله زالمان، ص ۵۰۰؛ مقاله اقبال به جای سه هزار مرد، هزار مرد دارد.
۲۵. تاریخ طبری، حلقه سوم، ص ۳.
۲۶. خوارزمی، (طبع لیدن ص ۳۸)؛ بیرونی (ص ۲۱۰) شهرستانی (ص ۱۸۷ طبع لپزیگ).
۲۷. ر.ک. به مقاله آقای اقبال، ص ۹۸.
28. Cosmogonie.
29. Eschatologie.
۳۰. این دعوی صریحاً در بیرونی و ثعالبی ذکر شده. از مفاد روایت مفاتیح‌العلوم نیز معلوم و تأیید می‌شود که در مراجع دیگر بی آنکه تصریح به پیغمبری وی بشود، کم و بیش مفاد بیاناتشان مؤید این موضوع است.
۳۱. Darmesteter، «نامه تنسر»، «روزنامه آسیایی» سال ۱۸۹۴. برای تفصیل رجوع شود به فقرات گردآورده آقای مجتبی مینوی در نامه تنسر ۷، طبع تهران، ۱۳۱۱ هجری شمسی، ص ۷۱-۶۸.
۳۲. ر.ک. به حواشی نامه تنسر به خامه مجتبی مینوی، ص ۷۹-۶.
۳۳. ایضاً ص ۲۱۰.
۳۴. مقاله مذکور، ص ۳۵.
۳۵. موضع مذکور، ص ۱۸۷. ذکر عدد هفت که پیش از این دیدیم محل دقت است.
۳۶. ایران در عصر ساسانیان، تألیف استاد آرتور کریستنسن، ص ۱۴۰-۱۳۸، ترجمه ص ۹۰.
۳۷. برای تفصیل این نمازها، ر.ک: به کتاب V. Henry «دین پارسی»، صفحات ۱۵۶-۱۵۲.
۳۸. ایضاً ص ۱۵۴ و ص ۱۱۰-۱۰۹.
۳۹. شهرستانی، موضع مذکور، ص ۱۸۷.
۴۰. مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۱۲۴.
۴۱. بیرونی و ثعالبی و شهرستانی، مواضع مذکور.
۴۲. بیرونی و ثعالبی، مواضع مذکور.
۴۳. ثعالبی، موضع مذکور.
۴۴. موضع مذکور، ص ۳۲۰.
۴۵. مسعودی، مروج‌الذهب، پاریس، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴۶. آثارالباقیه و غرر و عوفی، از این فخره فکر اصلی به آفرید که تألیف اسلام و دین زرتشتی رایج بود معلوم می شود.

۴۷. در کتاب الفهرست ابن‌الندیم که در این موضوع مرجع ماست «شیب بن داح» ضبط شده ولی در یعقوبی (ج ۲، ص ۴۴۰، طبع هوتسما) شیب بن واج دیده می شود. در طبری (حلقه دوم، جلد سوم، ص ۱۹۶۰-۱۹۵۹) در حوادث سال ۱۲۹ می گوید چون خازم بن خزیمه بر مرورود غالب آمد خزیمه بن خازم و عبدالله بن سعید و شیب بن واج مرورودی بعد به بغداد رفت و عامل شرطه منصور شده و یکی از چهارتنی است که منصور ایشان را با عثمان بن نهبیک در پشت رواق مضرب (چادر بزرگ) خود مخفی کرد تا ابومسلم را بکشند (طبری، حلقه سوم، جلد اول، ص ۱۱۵-۱۱۰) و همین شیب در سال ۱۶۱ از طرف خلیفه مهدی در «جزیره» با عبدالسلام بن هاشم الیشکری جنگ کرد و او را در قنسرین کشت (طبری، حلقه سوم، جلد اول، ص ۱۶۱ و کتاب الکامل، ابن‌الائیر، جلد ششم، ص ۳۸). در کتاب اخبار الطوال دینوری این نام به غلط شبت بن روح ضبط شده و در مروج الذهب (ج ۶، ص ۱۸۱) شیب بن رواح المرورودی.

۴۸. در فهرست، عبدالله بن سعید ضبط شده و در طبری عبدالله بن سعید از کسان ابومسلم شمرده شده (تعلیق مزبور) و از عبدالله بن شعبه که ضبط بیرونی و ثعالبی و عوفی و مجد خوافی است، نشانی در طبری دیده نمی شود.

۴۹. کتاب الفهرست موضوع مذکور.

۵۰. متن عربی، جزء سوم، ص ۷.

۵۱. جزء اول، ص ۱۷۲، من عربی.

۵۲. حدودالعالم، طبع تهران، ص ۵۸؛ در معجم‌البدلان، بر کذر ضبط شده (ر.ک. ج ۲، ص ۳۱).

۵۳. موافق بعضی مصادر. موضوع رجعت یعنی عقیده به این که کسی معین نمرده و دوباره باز می گردد یا اینکه اگر مرده دیگر بار پیش از رستاخیز زنده می شود باز می گردد، از دیرباز حتی در زمان جاهلیت میان عرب‌ها معروف بوده. در آغاز اسلام این عقیده مخصوصاً درباره اشخاص معتبر و مشهور معمول گردید چنانکه عمر موقتاً پس از رحلت پیغمبر کسانی را که می گفتند پیغمبر مرده است به قتل تهدید می کرد و ابوبکر او را از این رأی منصرف گردانید. در میان فرقه‌های شیعی جمعی از سبائیه یعنی اصحاب عبدالله بن سباه چنین رائی را آشکار کردند و گفتند که علی بن ابی طالب (ع) نمرده و پیش از رستاخیز به دنیا می آید و دنیا را پر از عدل می کند، و دسته‌ای از ایشان عقیده داشتند که همه مردگان به دنیا رجعت می کنند (مقالات اشعری، ج ۱، ص ۴۱۵، والتنبیه و الرد

- از ملطی، ص ۱۴). احتمال می‌رود که طرفداران به‌آفرید در مجاورت مسلمانان به این نظریه آشنا شده و آن را درباره پیغمبر خود نقل کرده‌باشند. (رجوع کنید به مقاله ۱. فریدلاند در «روزنامه انجمن آسیایی امریکایی»، مجلد بیست و نهم سال ۱۹۰۹، صفحات ۳۰-۳۳).
۵۴. موضع مذکور، ص ۱۸۷.
۵۵. راجع به زروانیه، ر.ک. ایران در عصر ساسانیان، ص ۱۴۴ به بعد، ترجمه، ص ۹۷ به بعد.
۵۶. قابل دقت است. لابد مقصود مؤلف که مذهب شافعی داشته این است که دین به‌آفرید به دین اسلام نزدیک‌تر و شبیه‌تر از دین زرتشتی‌ست.
۵۷. الفرق بین الفرق، طبع مصر، ۱۳۲۸ هجری، ص ۳۴۷.
۵۸. تلبیس ابلیس، ص ۸۱ طبع مصر، ۱۳۴۰.